

الفبای تقلب

طنز نوشته‌هایی از

جیمز تربر. فرانتز کافکا. دانیل خارمس. گروچو مارکس. دوروتی پارکر...

و

درباره‌ی تفاوت طنز و کمدی

گردآوری و ترجمه‌ی

حسین یعقوبی



انتشارات مروارید

فهرست

جیمز تربر

- ۶..... موش شهری که به روستا رفت
۸..... دخترک و گرگ بد گنده
۱۰..... گوسفند در لباس گرگ
۱۲..... شیری که می خواست پرواز کند
۱۴..... ببری که مردم را خوب می شناخت
۱۷..... جغدی که فرزانه بود
۲۰..... روباهان و پرندگان
۲۲..... خواستگاری آرتور و آل
۲۴..... خرگوش هایی که باعث تمام مشکلات بودند
۲۶..... کلاغ عاشق پیشه و مرغ انجیر خوار جفاپیشه
۲۹..... تک شاخ در باغ

دانیل خارمس

- ۳۴..... صندوق
۳۶..... سونات
۳۸..... الفبای قلب
۵۴..... سمفونی شماره ۲
۵۶..... دفترچه یادداشت آبی شماره ۲
۵۷..... این روزها در فروشگاه ها چه می فروشند؟
۵۸..... رویا
۶۰..... پدر و دختر
۶۲..... ارتباط
۶۵..... خاطرات آن که روزی فرزانه بود

استر کلیز

- ۶۹..... ستاره

داستان یک فیلسوف واقعی..... ۷۳

ویرجیلو پینه را لی برا

بی‌خوابی..... ۸۳
کوه..... ۸۵
شنا..... ۸۶

فرانتز کافکا

قصه‌ای کوتاه..... ۹۰
پوزنیدون..... ۹۱

دوروتی پارکر

طرفدار سینه‌چاک..... ۹۴

گروچو مارکس

هارپوی سق‌سیاه..... ۱۰۲
دولت با پول‌های ما چه می‌کند؟..... ۱۰۸
جایی شبیه خانه..... ۱۱۲
چگونه یک اسلحه‌ی مخفی بسازیم؟..... ۱۱۷

فرناندو سورنتینو

درسی از زندگی..... ۱۲۱
خرگوش آشوایا..... ۱۲۹
دسته گل دکتر مورو..... ۱۳۶

ارسولا ویلیس جونز

شوهر حصیری..... ۱۴۵

هوراشیو کوئیروگا

چرا فلامینگوها ماهی‌ها را می‌خورند؟..... ۱۶۳

درباره‌ی تفاوت طنز و کمدی..... ۱۶۳

کتاب را شروع می‌کنیم با جیمز تربر:

جان آپدایک، که از معدود نویسندگانی است که موفق به کسب دو جایزه‌ی معتبر ادبی «پولیتزر» و جایزه‌ی «ملی آمریکا» شده است، «جیمز تربر» را یکی از بهترین الگوهای خود در داستان‌نویسی معرفی می‌کند و اعتراف می‌کند: «نخستین نویسنده‌ی مورد علاقه‌ام که به من نشان داد چگونه به سبک و سیاق آمریکایی بنویسم، جیمز تربر بود. او به من آموخت که چگونه نثرم را با طنز و کنایه بیامیزم و نثری روان خلق کنم.»

جیمز تربر طنزنویس و هنرمند موفق آمریکایی در سال ۱۸۹۴ در شهر کلمبوس ایالت اوهایوی آمریکا به دنیا آمد. چشم‌های او در کودکی در تصادفی آسیب دید و به تدریج ضعیف شد تا اینکه نابینا شد و در سال ۱۹۶۱ درگذشت، از او میراثی باارزش از نوول‌ها و قصه‌های کوتاه فراوان بجا مانده است.

اوج فعالیت نویسندگی او مصادف با دوره‌ی بحران اقتصادی آمریکا (۱۹۲۹-۱۹۳۹) بود. اینکه چرا طنز تربر با توجه به وضعیت بینایی و شرایط جامعه‌ی معاصرش سیاه نیست شاید به این مسئله بازمی‌گردد که او یک آمریکایی میهن‌پرست بود و در اعلامیه‌ی استقلال آمریکا آمده که ناشاد بودن یک خصیصه‌ی غیرآمریکایی است و شاد بودن اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ی طبیعی آمریکایی‌ها به‌عنوان افرادی میهن‌پرست است.

بسیاری از آثار تربر هجوآمیز است. آدم‌های سرگشته‌ی آثار او با دل‌تنگی در جهانی توضیح‌ناپذیر گام برمی‌دارند، آدم‌هایی که به گونه‌ای خنده‌آور با جهان خود در جدالند. در این آثار تشنگی، حماقت و احساس پوچی، که تمدن به انسان‌ها می‌بخشد، دیده می‌شود.

تربر در تعریف طنز می‌نویسد:

طنز موضوع دلپذیری است که باید جدی گرفته شود. یکی از منابع طبیعی مهم ماست که به هر قیمتی باید در حفظ و نگهداری آن بکوشیم.

تعدادی از جملات قصار تربر به این شرحند:

بهتره چند تا از سؤال‌ها رو بدونی تا اینکه تمام جوابا رو بدونی.

زن‌ها از مردها عاقل‌ترند چون کمتر می‌دانند و بیشتر می‌فهمند.

در مورد این قانون که هر قانونی استثنایی دارد هیچ استثنایی وجود ندارد.

موش شهری بابت اینکه در پایان داستان هیچ درس مهمی نگرفته بود حسابی شکار شد و زیر لب غر زد:
به درک.
و به شهر برگشت.

نتیجه‌ی اخلاقی:

داستان‌های حیوانات لزوماً نتیجه‌ی اخلاقی ندارند.



موش شهری که به روستا رفت

یکی بود، یکشنبه‌ای بود. موشی شهری بود که دلش برای قوم و خویش‌اش که یک موش روستایی بود تنگ شده بود. موش شهری تصمیم گرفت به دیدن فامیل روستایی‌اش برود. پس مخفیانه سوار قطاری شد که موش روستایی گفته بود درست دم ورودی ده، ایستگاه دارد. متأسفانه موش روستایی نمی‌دانست که این قطار یکشنبه‌ها در بدینگتن توقف نمی‌کند. در نتیجه موش شهری مجبور شد یک ایستگاه آن طرف‌تر سوار اتوبوس شود تا در تقاطع سیبرت فامیلش را ملاقات کند. باز هم متأسفانه موش شهری سوار اتوبوس اشتباهی شد و سر از میدلبورو درآورد و مجبور شد سه ساعت دیگر صبر کند تا قطار برسد و او را برگرداند. وقتی به بدینگتن رسید دید ای دل غافل! آخرین اتوبوس برای تقاطع سیبرت در حال حرکت است. موش شهری دوان‌دوان به هر زحمتی بود خودش را به اتوبوس رساند و یک جایی که دور از دید راننده و مسافران بود - و فقط ما قصه‌گوها جای دقیقش را می‌دانیم - جا خوش کرد، اما متأسفانه این بار هم بخت با او یار نبود و موش بعد از طی دو ایستگاه فهمید که اتوبوس در خلاف جهتی که او می‌خواهد برود، یعنی در مسیر ویمبرلی حرکت می‌کند. وقتی بالاخره اتوبوس ایستاد موش شهری در کمال درماندگی متوجه شد که باران شدیدی در حال بارش است و آن وقت شب هم دیگر اتوبوسی در کار نیست که او را جایی ببرد.